

# از مارکسیسم لنینیسم تا

# استالینیسم



استاد جلال الدین فارسی  
عضو ستاد انقلاب فرهنگی

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از فلسفه‌هایی که در قرون اخیر رو در روی مکتب آسمانی اسلام قرار گرفته است و سیر تحولی داشته "ماتریالیسم دیالکتیک" و "ماتریالیسم تاریخی" است.

در یک دوره این مکتب دوران بی‌دولتی را می‌گذرانده، و در این دوره خطرش برای اسلام بسیار ناچیز بوده است، بلکه انقلاب در کشورهای اسلامی وارد نشده است. اما پس از انقلاب اکتبر روسیه، این فلسفه صاحب یک دولت شده، و علاوه بر آن یک سازش بین‌المللی سیاسی نظامی هم تشکیل شده تا این فلسفه را بسط و نشر دهد.

حمله این فلسفه ابتدا به فلسفه و نظام سرمایه‌داری بود، اما پس از اینکه توانست دولتی در روسیه بوجود بیاورد در خود این فلسفه تحولی پیدا شد که از شکل اصلی‌اش منحرف شد، به این منظور که تا حد ممکن با واقعیات سیاسی اجتماعی مطابقت کند، و بعد از این تحول، تغییر دیگری نیز پیدا کرد و آن اینکه در کشورهای صنعتی فقط تبلیغ شود، چون مارکس معتقد بود که فلسفه و متعلق به (پروولناریا) یا طبقه کارگر سرمایه‌داری پیشرفته است، یعنی طبقه‌ای است که روی پیشرفته‌ترین وسائل تولید سرمایه‌داری جامعه کار می‌کند، به همین جهت معتقد بود که این فلسفه باید در کشورهای صنعتی نشر پیدا کند.

اما وقتی که در روسیه نیمه فئودالی و نیمه سرمایه‌داری، دولتی

تغییراتی در این نظریه داد و مدعی شد که این فلسفه را باید در کشورهای آسیایی و آفریقایی و غیر سرمایه‌داری که با استعمارگران و سرمایه‌داری خارجی روبرو هستند ترویج کرد، و شروع کرد به نشر این فلسفه در این کشورها. با اینکه می‌دانیم مطابق همین نظریه، این فلسفه نمی‌تواند مورد اعتقاد طبقات ماقبل سرمایه‌داری قرار بگیرد، ولی چون لنین می‌دانست که این نظریه درست نیست و نشر آن در روسیه فئودالی ثابت کرده بود که همه می‌توانند به آن معتقد شوند و برخلاف آنچه مارکس و انگلس می‌پنداشتند، مخصوص یک طبقه نیست. در اینجا بود که (بین الملل کمونیسم) شروع کرد به نشر این افکار در کشورهای آسیایی و آفریقایی، و در میان دانشگاه‌ها و دانشجویان و روشنفکران. در بعضی از کشورها این تجربه با موفقیت هم انجام شد. در کشورهای اسلامی این حمله ادامه دارد.

عمل سران و ثوربین‌های مارکسیست نشان می‌دهد که آنها معتقد شده‌اند که فلسفه آنها عملی نیست و نادرست است. اینها به این نحوه هم عمل نمی‌کنند که بر عده قلیلی که در یک مکتب دارند و معتقد به مسلک آنها هستند تکیه کنند و یک دولت مارکسیست لنینیست بوجود بیاورند، چنانچه عمل شوروی و چین در سالهای اخیر نشان داده و ثابت کرده است که آنها معتقد به این نحوه عمل نیستند.

باشیوه‌های تبلیغاتی پایه معتقدات مردم کشورها را بست می‌کنند و آنان را از دین و معتقداتشان و علاقه به وطن دور می‌سازند و



باور و ایمان آنان را متزلزل می‌کنند، سپس از این تشتت و خلاصه ایجابی و عاطفی بهره برداری می‌کنند تا بوسیله یک نیروی دیگر در همین کشورها حکومت‌های این کشورها را سرنگون کنند. روسیه شوروی پیش از آنکه روی یک جنبش کارگری برای ایجاد حکومت کمونیستی در این کشورها تکیه کند، به دستگاه اطلاعاتی خودش اتکا می‌کند، و این دستگاه اطلاعاتی نیروهای موجود در یک کشور را اعم از سازمان‌های سیاسی و غیرسیاسی، ولو اینکه مارکسیست نباشند ارزیابی و سپس هماهنگ می‌کند و بعد دست به واژگونی و انقلاب می‌زند.

گاهی با تکیه به جنبشهای قومی یا با اصطلاح خلقی این کار را انجام می‌دهد. سیاست شوروی این حقیقت را ثابت کرده است، مخصوصاً از آن وقتی که شوروی سیاست همزیستی سلامت آمیز را با بلوک سرمایه‌داری پیش گرفت و معتقد شد که دولت‌های کمونیسم و کاپیتالیسم می‌توانند در کنار هم زندگی کنند، و به موجودیت خود برای مدتی طولانی ادامه دهند. اتکا به این شیوه عمل بیش از پیش و شاید بتوان گفت انحصاری شد، و این یک فکر ضد مارکسیستی است که از دوره لنین پیدا و عملی شد، و بعد از استالین در سطح جهانی بکار بسته شد تا منتهی شد به همکاری و همزیستی بین‌المللی با ایالات متحده آمریکا، بر اثر آن شوروی بعنوان یک دولت سوسیالیست مدعی طرفداری از جنبش‌های ضد استعماری و وطن‌پرستانه، اعتباری در این کشورها ندارد، و بعد تقسیم مصالح بین شوروی و آمریکا در این کشورها به اعتبارش لطمه زد و اسلحه فروشی و همکاری با سلطنت‌ها آبروی شوروی و اصلاً "مرام کمونیسم" را برد.

از این جهت می‌بینیم که شوروی در جنگ جهانی دوم در ایران به سازمان‌ها و جنبش‌های قبیله‌ای و قومی تکیه می‌کند. یک حزب در کردستان درست می‌کند، یک حزب در آذربایجان، در عین حال یک حزب توده هم هست که معتقد به تضاد کارگر و سرمایه‌دار است، منطق، مارکسیستی است، اما چرا شوروی، آذربایجانی و کرد و عرب را علیه یکدیگر تحریک می‌کند؟ برای اینکه می‌داند یک حزب مارکسیست نمی‌تواند در کشوری مثل ایران پایگیرد و حکومت را سرنگون کند. این تجربه نشان می‌دهد که استالین و رهبری حزب کمونیست شوروی به مارکسیست که می‌گوید مبارزه طبقاتی است ایمان ندارند.

معمولاً سازمان بین‌الملل کمونیسم جنبش‌های کمونیستی را هدایت می‌کند، اما ارتش سرخ و اداره اطلاعاتی آن جنبش‌های ناسیونالیستی را دامن می‌زند. در دوره طاغوت از عراق عوامل ارتش شوروی در بغداد طرح تجزیه ایران را به خلقتها و مناطق مستقل و خودمختار اجرامی کردند، و روزنامه‌ها و کتابهای مختلف منتشر می‌کردند برای تجزیه کردن ملت به خلق‌های عجیب و غریب، در حالیکه همین‌ها در کشورهای عربی با مبارزه

مردم عرب در راه وحدت مخالفت می‌کردند و می‌گفتند شما می‌خواهید بین فتودالها و دهقانها و بین سرمایه دار و کارگرها در تمام این کشورها توافق و وحدت ایجاد کنید، این درست نیست باید در هر کشور مبارزه طبقاتی بشود و سرمایه دارها سرنگون شوند و اگر این کشورها هنوز به دوران سرمایه‌داری نرسیده‌اند، باید دهقانها را علیه فتودالها تحریک کرد و حکومت فتودالی را در این کشورها برانداخت.

**عمل سران و تئوریسین‌های مارکسیست نشان می‌دهد که آنها معتقد شده‌اند که فلسفه آنها عملی نیست و نادرست است.**

**باشیوه‌های تبلیغاتی پایه معتقدات مردم کشورها را است می‌کنند و آنان را از دین و معتقداتشان و علاقه به وطن دور می‌سازند.**

بنابراین ما با فلسفه مارکسیسم بعنوان یک فلسفه تخریبی و روبرو هستیم که کارش تجزیه وحدت اعتقادی است، علاوه بر تجزیه وحدت سیاسی و دینی ما، و چون بخشی از امت اسلام زبان واحد، مصالح مشترکی دارند و متمایزتر از دیگران هستند با وحدت آنها نیز مخالفت و به طریق اولی با وحدت مسلمین مخالفت. آنوقت ضمن اینکه عقاید مردم راست می‌کنند، مقاومت آنها را نیز در مقابل بیگانه و یک تجاوز نظامی ست می‌کنند. این یک جنگ روانی است که اگر خدای نکرده دشمن در این جنگ موفق شود، ممکن است پیش از حمله دشمن سقوط کنیم، با احتمال مقاومت کم باشد، چنانکه امپریالیسم آمریکا که در اس بلوک سرمایه‌داری قرار دارد و ما سابقاًش را داریم می‌خواهد ما را تجزیه کند و ایمان ما را متزلزل کند، و وقتی آنها سلطه هم بودند در اخلاق و ایمان و وحدت ما افساد می‌کردند.

## بررسی انقلاب فرهنگی از دید اسلام و مارکسیسم

راه مقابله با هر مکتب:

برای مقابله با هر مکتب اول باید آنرا شناخت، چنانکه از قدیم در جنگ این قاعده اساسی بوده است که دشمن را بشناس. در تاریخ فلسفه هم گفته شده است: که برای مقابله با فلسفه باید فلسفه را آموخت. از این جهت ما باید مارکسیسم را خوب بشناسیم



و این کاری سهل است. در فرصت و فراغتی که داشتام سه جلد کتاب نوشتام بنام (درسهائی درباره مارکسیسم). از محاسن آن کتاب این است که بصورت درس است و مطالب تکرار شده است و خودآموزی رامی ماند، و خودمارکسیستها هم در زمان طاغوت از این کتاب برای فهمیدن مارکسیسم استفاده می کردند، مخصوصاً که اسناد و اقوالی ضمیمه آن شده است. در جلد دوم و سوم این کتاب بعض متون مارکسیستی هست که خود آنها منتشر نمی کنند و جزء کتابهای منسوخه آنهاست، زیرا اولاً باقیه حرفهای مارکس و انگلس منافات دارد، ثانیاً با سیاست دول کمونیست سازگار نیست. این متون را هرکس بخواند مجبهر می شودومی تواند با آنها روبرو شود. راه درست آنست که دوستان درسهارا بخوانند، چون تدریس همه آنها مشکل است و وقت زیاد می خواهد. بنابراین دوستانی که پیشرفتی می کنند یک مرکز تحقیقاتی تشکیل بدهند، اقوال دیگری را که هست، و کارهای دیگری را که کمونیستها می کنند مورد بررسی و نقد قرار دهند تا ما بتوانیم با آنان مقابله دائمی کنیم.

مثلاً در مناظرهای که راجع به انقلاب فرهنگی در تلویزیون دیدیم مطالبی مطرح شده که در درس اول جلد اول درسهائی درباره مارکسیسم آمده است آنجا گفته ام:

مارکسیست ها معتقدند تغییر عقاید و تحول فرهنگی یک مقدمه ای در خارج و در زندگی مادی دارد و آن شرایط مادی زندگی جامعه است که شیوه تولید و وسائل تولید مهمترین عنصر آن است. هرگونه شیوه و وسائل تولید در جامعه ای باشد، همانگونه عقیده و فرهنگ بوجود خواهد آمد. جامعه از نظر فکر و عقیده و آداب و رسوم و دین و ایمان و تفکر سیاسی تابع شیوه تولید و وسائل تولید است. متن هایش در آن کتاب موجود است. از اینجهت آنها معتقدند که هیچ انقلابی در عقیده و افکار و در نظام حکومت رخ نمی دهد و حکومت تازه ای روی کار نمی آید مگر اینکه شرایط تولید تغییر کنند، یعنی وسائل تولید ترقی کند. مثلاً از تولید کشاورزی به تولید صنعتی تحول پیدا کند و آن نیز یک مراحل تکاملی دارد که جامعه انگلیس و فرانسه و آمریکا به نهایتش رسیده اند. به ادعای آنها وقتی اینگونه وسائل تولید پیدا شد، افکار و عقاید جدید و انقلاب فرهنگی هم رخ می دهد استدلال می کنند که نظام کلی جامعه اعم از آراء و عقاید و افکار و تولید و وسائل تولید بر این اساس است که قبل از اینکه فکر و عقلی باشد، یک جهان مادی بوده است، و با تحول این ماده گیاه و موجودات تک یاخته ای بوجود آمده و با تکامل این یاخته تک سلولی، موجودات متنوعی پیدا شده اند، تا اینکه موجود عاقل بوجود آمده است. بنابراین ماده مقدم بر عقل است، چنانکه فکر و تصور ماسبق به جهان ماده هست و مستقل از اراده ما است و چون چنین است هیچ عقل کلی و جزئی قبل از جهان مادی وجود نداشته است. از اینها نتیجه می گیرند که نادریک کشور شیوه تولید عوض نشود

و تکامل پیدا نکند و با روابط تولید و نوع مالکیت تضاد پیدا نکند و این تضاد شدید نشود و دو طبقه طرفین تضاد رشد نکنند و یکی حکومت دیگری را سرنگون نکند و روابط تولید را تغییر ندهد، انقلاب فرهنگی رخ نمی دهد. لذا بعضی از بهسوادان انقلاب فرهنگی را در انقلاب در نظام اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه معنی می کنند.

اصلاً به فرهنگ در عربی "الثقافة" و به فرانسه "کلتور" و به انگلیسی "کلچر" می گویند، یعنی تمدن معنوی و سنن و آداب و دین و افکار و عرف و نظام آموزش و علم و دانش و تعلیم و تعلم "کلمه" "ثقافة" که معادل کلمه فرهنگ به فارسی است منسوب به قبیله "ثقیف" است، چون این قبیله معروف بوده است به با سوادها، و درس خوانده هایش و کسانی که خط نوشتن می دانستند و به هوش و درایت هم معروف بودند.

آنوقت تغییر در این فرهنگ، یعنی تغییر در عقاید و اخلاق و جهان بینی یک جامعه. وقتی تصور جامعه از مقام انسان از سر نوشت انسان، کیفیت آفرینش و بدو و معاد تغییر کرد اخلاقش نیز با به

وقتی حکومت عبارت از سلطه گری و امتیاز نبود دوز و کلک و افتراء از بین می رود. اما اگر حکومت طعمه و امتیاز و سلطه بوده همه دنبالش می روند و دسته بندیها و سازمانهای متخاصم و جبهه گیری علیه مردم و نسبت دادن نا آگاهی به توده های مردم...

از پی آمدهای آنست.

پای این جهان بینی تغییر می کند.

تصور مردم یک جامعه نسبت به مقام حکومت هرچه باشد حکومت همان سان شکل می گیرد. اگر حکومت را مسئولیت بدانند نه (طعمه) و وسیله غارت و تخاصم و یک کار خطرناک بزرگت بدانند که مردم مواظب آنها هستند، این یک نوع حکومت بوجود می آورد، مثلاً در این حکومت، کسی برای رسیدن به آن زدوبند نمی کند، وقتی حکومت عبارت از سلطه گری و امتیاز نبود، دوز و کلک و افتراء از بین می رود، اما اگر حکومت (طعمه) و امتیاز و سلطه بود، همه دنبالش می روند و دسته بندیها و سازمانهای متخاصم و جبهه گیری علیه مردم و نسبت دادن نا آگاهی به توده های مردم در صورت رای ندادن به آنها از پی آمدهای آنست.



این منافقین می‌گویند: "انقلاب فرهنگی یعنی از بین بردن مناسبات اقتصادی و سیاسی استثنائی"، و اینجا اختلاف ما با این مارکسیست زده‌های جاهل شروع می‌شود. این نیمه‌عالمانی که نه می‌خوانند و نه حقیقت را می‌پذیرند.

ما می‌گوئیم که مناسبات اقتصادی یک جامعه از دید اسلامی وقتی تغییر می‌کند که انقلاب در قلب و فکر و عقاید مردم رخ دهد و شما مدعی هستید که روابط اقتصادی و سیاسی که تغییر کرد عقاید تغییر می‌کند، و این چیزی است که مارکسیسم گفته و تجربه تاریخی نادرستی آن را ثابت کرده است.

حتی در روسیه که انقلاب سوسیالیستی رخ داد، این شیوه تولید نبود که آراء و عقاید مردم را عوض کرد و انقلاب بوجود آورد. وسائل تولید روسیه عقب مانده بود، و اگر بنا بود طبق نظریه مارکس و انگلس انقلاب بها شود، هنوز هم انقلاب در روسیه نشده بود. طبق اسنادی که هست لنین فهمید که فرضیه مارکس درست نیست از راه شرفکر مارکسیستی وارد شد و عده‌ای معتقد به سوسیالیسم درست کرد و در اثر تغییر این ذهنها بود که انقلاب کردند، و بعد از آن دنبال شرایط زندگی مادی جامعه رفتند و تازه شروع کردند به عوض کردن شیوه تولید، آنهم با قرض گرفتن از آمریکای سرمایه‌داری که طبق نظریه مارکس یک دوران تاریخی از آنها عقب‌تر بود! بنا به نظر مارکس باید آمریکا یک دوره عقب‌تر باشد، پس چرا اینها احتیاج به آمریکا دارند! چرا پس از ۶ سال، تکنولوژی را از آنها قرض می‌کنند؟ چرا هیچ چیز غیر از اسلحه که برای آدم‌کشی و فروختن به رژیمهای سلطنتی "مثل شاه" است نمی‌تواند بخرند.

تجربه شوروی ثابت کرد برخلاف گفته مارکس، مارکسیسم متعلق به طبقه پرولتاریای جامعه سرمایه‌دار نیست و دهقانان و پیشه‌وران و دانشجویان و سایر اقشار به آن عقیده پیدا نمی‌کنند. ما خود دیدیم که بچه‌های اشراف و فئودالهای روسیه این عقاید را نپذیرفتند. آن کسی که بازندگی مرفه به انقلاب روسیه پیوست و زندان و کشته شدن را بجان خرید، هیچ رابطی با طبقه نبود و وسائل تولید و منافع فردی و طبقاتی نداشت. بنابراین عقاید و افکار و جهان‌بینی انسان تابع وضع طبقاتی او نیست، بلکه در اختیار و اراده او است. همان است که اسلام گفته است: عقیده انسان بسته به اینست که چه نوع زندگی و رفتاری را انتخاب کند، و این عقاید است که مادیات انسان را تغییر می‌دهد. طبق همین عقیده است که خداوند می‌فرماید: "قرآن (هدی للمتقین) است". انسان باید زمینه اخلاص و خداترسی و هراس از رذیلت و ترس از کیفر خدا داشته باشد تا هدایت پذیر باشد و عقیده جهان‌بینی‌اش تغییر کند و اسلامی شود.

تحول اعتقادی مقدمه صلاح اخلاقی و ثباتی در کردار و رفتار است. "ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات"

کسانی که ایمان آوردند و کارهای پسندیده کردند

و این به‌اراده انسان صورت می‌گیرد. شرایط دیگر ممکن است در انسان اثر کند، اما در نهایت تعیین کننده اراده آدمی است. اینجا است که از خانواده فرعون و مبلغان فرعون، موسی من به موسی علیه‌السلام پیدا می‌شود. باز اینجا است که پسر نوح با او مخالفت می‌کند و فرزند امام در مقابل امام می‌ایستد، یک فرزند امام با فرزند دیگرش فرق دارد، با اینکه در یک محیط بودند و عوامل وراثتی هم ثابت بوده است، چرا؟ برای اینکه اراده انسان است که تعیین کننده است و خدایه خبر و شر را به بشر یاد داده است و مختار است. در اینجا است که خود مارکس که تئوری نوشته خلافت را می‌بیند، مشاهده می‌کند که سرمایه‌دارها به جنبش کارگری پیوسته‌اند و کارگران با او مخالفت می‌کنند! اگر این تئوری درست بود هیچ یک از این مطالب نبود، ولین تاجر و مائوی اشراف زاده به این جنبش نمی‌پیوستند.

موسی (ع) در خانه فرعون زندگی می‌کرد، اما دیدن نزاع بین یک محروم با طبقه بالا او را به طرفداری از طبقه زیر دست کشید و راه بهایان پیش گرفت و چوپان شد و به اندیشه نجات مستضعفین فرو رفت. اینها همه اراده موسی است. این جوانهای انقلابی ما هستند که زندگی مرفه را ترک گفتند و هیچیک از این مقاصد را که مارکس گفته ندارند. پیغمبر برای آزادی برده‌ها قدا را فراتر از حد اعتدای از همین‌ها در برابرش قرار گرفتند. قاتل حمزه سیدالشهدا یک برده بود.

در ایران ما، نخست و پیش از همه انقلاب فرهنگی رخ داد و تا به اتمام نرسید ما پیروز نشدیم. این مکتب شهید پرور بود که ما ظفر مند شدیم. مسئله انقلاب فرهنگی که بعد طرح شد این است که آن تحول استعدادهای پیدا کند و به دانشگاه، یعنی آخرین سنگر فرهنگی استعمار برود و آنجا را تغییر دهد. می‌گویند: "دانشگاه همیشه سنگر مبارزه بوده است"، مگر دانشگاه یک چیز منسجم است؟ مگر فرهنگیان دانشگاهیان کشور همه خوب بوده‌اند؟ مگر اینها نبودند که مثل گوسفند پیش شاه مراکش و شاه حسین رژه می‌رفتند؟ مگر این قضات و وکلای دادگستری و دیگر عناصر فاسد و ساواکی‌ها و افسران گارد همه از دانشگاه بیرون نیامده بودند، ولیست صدها نفرشان موجود است؟ دکترهایی که نزدیک هزار نفرشان در دوران کوتاه پس از انقلاب رفته‌اند، از همین قماشند.

می‌گویند مغز هجرت کرده است، چرا؟ چون آزادی نیست! می‌پرسم: در رژیم طاقتوت چقدر آزادی بود که ما آنرا سلب کرده‌ایم؟! اینها خون‌آشام‌ترین افراد جامعه‌اند و همه از دانشگاه درآمده‌اند.

مارکس و انگلس خیال می‌کردند که تنها سرمایه‌دارانند که استعمار می‌کنند، ولی اکنون ثابت است که دانش‌داران خطرناک‌تر از سرمایه‌داران هستند. اینها که علمشان وسیله استعمار بشر است، این مغزهای فراری، بالای شهر مطب دائر کرده و وبزیت‌های گران





مقدس و قانون اساسی است و تشخیص موضوع در این محدوده نیست و از اختیارات ایشان خارج است. بنابراین اختیار ناسازه ای مجلس داده نشده و فقط در جواب سؤال از اینکه اگر در تصویب قوانین به اشکال برخورد کنیم و در ضیق واقع شویم چه کنیم، تنبیه و ارشاد فرمودند به اینکه در موارد تزامم قواعد باب تزامم و در موارد حرج ادله حرج را مراعات کنید. بنابراین آنچه بعضی توهم کردند و حتی ترتیب اثر هم به آن دادند که با قانون اساسی مخالفت شده یا شورای نگهبان محدود شده صرفاً از جهت توجه نداشتن به روش حضرت امام، ودقت نکردن در دقائق فرمایش ایشان است. بلی یک نکته هست و آن اینکه اگر بدون مراعات تزامم بین افسد و فاسد مجلس ارتکاب فاسد را تصویب نماید شورای نگهبان حق دارد آنرا رد کند، ولی اگر مجلس تزامم بین آن دو را

با اکثریت آراء تصویب کند و برای دفع افسد رای به ارتکاب دیگری بدهد شورای نگهبان نمی تواند آنرا رد نماید، ولی این نه تنها محدود کردن اختیارات شورای نگهبان نیست، بلکه عین مراعات حدود آن است، و از آنچه ذکر کردیم معلوم شد حاجتی به تعبیر احکام ثانویه نیست که بعضی از اعظام فرموده اند تا اینکه توهم شود احکام اسلام متغیر است، بلکه اعتقاد ما بر این است که همه احکام شرعیه تعلق به عناوین موضوعات خود دارد و تماماً احکام اولیه هستند، حتی در موارد تقیه و مآلاً موضوعات مختلفه و احکام مختلفه هستند و هیچگاه دو حکم به موضوعی تعلق ندارد تا یکی اولی و دیگری ثانوی باشد، و محل بحث این مسائل این مختصر نیست و در اصول بطور تفصیل مبرهن است. و نکته دیگر توجه به خصوصیتی است که در عبارت مبارکه حضرت امام مورد عنایت ایشان بوده و آن اینکه تصویباتی که در موارد مذکوره

می شود مادامی است که دولت این مطلب ظاهر است چون وقتی تزامم یا حرج موجب ترک یا فعلی شود تا تزامم یا حرج موجود است، این تاثیر را هم دارد. هر وقت تزامم یا حرج مرتفع شد تاثیر هم از بین می رود. و از این موقعیت استفاده می کنم و اذهان را متوجه می سازم که در این عبارت مختصر به چند نکات دقیق و مطالب عمیقی اشاره شده و جقدر از روی حساب کلمات آن ادا شده که هر چه بیشتر در آن تأمل شود جهات بیشتری فهمیده می شود، و می توان راجع به آن تعبیر کرد: "بَابٌ مِنَ الْعِلْمِ يَنْفَعُ مَنَّهُ أَهْوَابٌ" دوام سایه بلند پایه امام است را از خداوند متعال خواهیم . خدا با ما انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار .

والسلام



### تقیه: از مارکسیسم لنینیسم . . .

قیمت داشتند. یک پزشک زن درآمدی مطابق پنجاه هزار تومان در روز داشت. همین پزشکان بودند که از بانکها پول به ربا می گرفتند و بیمارستان شخصی مانند تار عنکبوت برای بدم انداختن بیماران بیچاره درست می کردند. همه اینها فارغ التحصیل دانشگاهند. مهندسی که در مقاطعه کاری ها خیانت کردند. ثورسین های رژیم طاغوت، سران حزب توده همه از دانشگاه بیرون آمده اند. این دانشگاه محتوی خوب و بد و محتوی انسان مجاهد مسلمان پاک و هم چنین عناصری است که همه ملت را حاضرینند نابود کنند تا به ثروت و لذت و شهوت برسند، امروز می خواهند از دانشگاه چبری در برابر انقلاب اسلامی درست کنند. از اینجهت باید دانشگاهیان به صفوف ملت بپیوندند مثل آنهایی که امروز سه هزارشان به جهاد سازندگی پیوسته اند که نمی خواهند پشت میز بنشینند. اینها هستند دانشگاهیان مناسب و هماهنگ با انقلاب. انقلاب آموزش و انقلاب درد دانشگاه آخرین مرحله آن انقلاب فرهنگی است که از دهها سال پیش به جریان افتاد و در ۲۳ بهمن به پیروزی رسید. بنابراین انقلاب فرهنگی مقدمه و نخستین مرحله در هر انقلاب است. در چین کمونیست عاقبت برای از بین رفتن بقایای فرهنگ سرمایه داری به فلسفه اسلام درباره انقلابها بازگشتند، در صورتی

که مارکس و انگلس می گویند که خود بخود بعد از تغییر نظام سرمایه داری و استعماری، انقلاب فرهنگی هم می شود. در چین که حکومت کارگری برقرار شد و روابط تولید سابق هم از بین رفت، چه احتیاجی به انقلاب در افکار بود؟ بعد از مردن مائو آنها به راه دیگر رفتند. موسیقی جاز که مال آمریکا است، حالا به چین رفته است. لباس زنان سی سال پیش پاریس و لندن به آنجا رفته است. آن انقلاب فرهنگی و این هم بازگشت از آن و هیچ کدام تابع شرایط مادی نبوده است! یکی از علل دشمنی کمونیستها با انقلاب ایران این است که این انقلاب با سدنندهای برای ابطال ثورسینهای مارکسیستی درباره انقلاب است. اینها می خواهند ترا از بین ببرند و مسخ کنند، لذا قبل از پیروزی انقلاب ثوری می دادند، در اروپا و در کشورهای عربی و به زبانهای مختلف منتشر می کردند، از این قبیل که: در ایران، یادگزارشی که از قیام و اعتصاب مردم تبریز منتشر کردند نوشته بودند: بردیوارهای خیابانهای تبریز مردم نوشته اند: "طبقه خورده بورژوا به رهبری روحانیت مترقی قیام کرده است" "مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر شاه، زنده باد مارکس و انگلس" اینها امروز نمی توانند چنین بگویند، اما در صد آشفته کردن اوضاعند، لذا می گویند:

"رود خروشان انقلاب متوقف شد، یا گنبد!"

ادامه دارد